



مقدمه کتاب «من» و «جز» «من»

کاری از وبسایت آثار و اندیشه های حکیم دینانی

در زبان فارسی سه ضمیر «من» «تو» «او» به عنوان ضمیر اول شخص و دوم شخص و سوم شخص، مطرح می شوند و از جایگاه ویژه ای برخوردارند. کلمه ضمیر، در مقابل اسم ظاهر قرار میگیرد؛ ولی ضمائر همواره در زمره معارف شناخته می شوند. اگرچه اسم ظاهر ممکن است گاهی نکره باشد. ضمیر، همواره مرجع دارد و معرفه بودن ضمیر نیز در ارتباط با مرجع آن معنی پیدا میکند. ضمیر دوم شخص و سوم شخص به آسانی مرجع خود را پیدا می کند و کار ارجاع انجام می پذیرد. در حالی که رسیدن به مرجع ضمیر اول شخص با این که از هر موجود دیگری به انسان نزدیک تر است، کار آسانی نیست. شاید هم شدت قرب و نزدیکی آن به انسان، موجب پنهانی آن شده است. مرجع ضمیر «من» تقسیم پذیر نیست و نمی توان از طریق تجزیه و تحلیل به آن دست یافت. آنچه موجب شگفتی می شود این است که «من» در عین اینکه با بدن خود متحد و یگانه است، بدن تقسیم می پذیرد؛ ولی «من» به هیچ وجه قابل تقسیم نیست.

کسانی بر این باورند که انسان هرگز نمی تواند خودش را بدون بدن مشاهده کند، بلکه همواره در یک قالب بدنی می بیند. البته

کسانی نیز بوده اند که خود را بدون هرگونه بدن مشاهده کرده اند. سخن این دو گروه در مورد یک مسئله اساسی و بنیادی متناقض است و تناقض چیزی نیست که بتوان آن را پذیرفت و در آن باقی ماند. اگر در مورد مسئله «من» به درستی تأمل به عمل می آمد، شاید سخن هر یک از این دو گروه در جای خود درست بود و تناقض پیش نمی آمد.

کسانی در ادراک و دریافت از مرحله احساس و تخیل فرا نمی روند و همه چیز را در قالب و شکل مشاهده می کنند، ناچار هویت خویش و «من» خویش را نیز در نوعی قالب و شکل می بینند. زیرا این گونه اشخاص از این حد ادراک بالاتر نرفته اند و به چیزی بیش از ادراک خود نمی توانند دست پیدا کنند، اما کسانی نیز هستند که از مراحل احساس و خیال فراتر رفته و در دیار مرسلات سیر کرده اند. این گونه از اشخاص می توانند خود را بدون شکل و قالب دریافت کنند. زیرا دیار مرسلات و عالم مجردات، شکل و قالب ندارد و یک چنین جهانی، جهان حضور است و شکل و قالب ندارد. شگفت انگیز بودن انسان در این است که از عالم بی شکل

و بدون قالب به جهان شکل و قالب می آید و از جهان شکل و قالب به عالم مرسلات و جهان مجردات راه پیدا می کند.

مشکل مسئله ارجاع در ضمیر اول شخص نیز در همین نکته نهفته است. مرجع ضمیر «من» نمی تواند شکل و بدن بوده باشد. مرجع ضمیر «من» حتی نمی تواند روح و نفس شناخته شود. زیرا شخص می تواند درباره روح و بدن خود سخن بگوید ولی روح و بدن را به خود نسبت می دهد و می گوید «روح و بدن من، چنین و چنان است» آنجا که شخص از روح و بدن خود سخن می گوید و با صراحت می گوید: «روح و بدن من» توضیح نمی دهد که مرجع ضمیر «من» که روح و بدن به آن تعلق دارند، چیست و در کجاست؟ البته شخصی که از روح و بدن خود سخن می گوید و آنها را به آنچه «من» خوانده می شود منسوب می سازد، هرگز نمی تواند درباره مرجع ضمیر «من» توضیح دهد و جایگاه آن را روشن سازد.

هیچ انسانی در «من» بودن خود تردید ندارد و از هر چیز دیگری آن را واضح تر و آشکار تر می داند، ولی در عین وضوح و آشکار بودن هرگز نمی تواند آن را نشان دهد و قابل مشاهده سازد. به

همین دلیل برخی از اشخاص سنی مسلک و تجربه گرا برای ضمیر اول شخص، مرجع قائل نشده و می گویند: «این ضمیر فقط کاربرد زبانی دارد» این اشخاص به لوازم سخن خود توجه ندارند و نمی دانند که اگر کسی برای ضمیر اول شخص، مرجع قائل نباشد، هویت خود را از دست می دهد و حتی همین سخن را نیز نمی تواند، سخن خود بشناسد. تجربه، همیشه در مورد سوم شخص تحقق می پذیرد و کسی که فقط برای تجربه اعتبار قائل می شود، نمی تواند به مرجع ضمیر اول شخص بیاندیشد. این مسئله نیز مسلم است که اگر کسی برای ضمیر اول شخص، مرجع قائل نباشد، خود ندارد و کسی که خود ندارد، سخن نمی گوید. سخن بدون سخن گو به همان اندازه بی معنی است که عدد چهار بدون زوج بودن، بی معنی شناخته می شود.

کسی که مرجع ضمیر اول شخص را مورد انکار قرار می دهد، هرگز نمی تواند در مورد اقرار یا انکار امور دیگر سخن بگوید. زیرا اگر «من» وجود نداشته باشد، «ما» نیز وجود نخواهد داشت و آنجا که «ما» وجود نداشته باشد، «شما» نیز نخواهد بود و آنجا که «من»، «ما» و «شما» وجود نداشته باشند، از هرگونه اقرار یا انکار

سخن به میان نمی آید. کسی که مرجع ضمیر اول شخص را مورد انکار قرار می دهد، نمی تواند بگوید «من» انکار می کنم! زیرا این «من» مرجع ندادر و آنجا که «من» مرجع نداشته باشد، انکار آن «من» نیز انکار نخواهد بود.

با توجه به آنچه در اینجا ذکر شد، می توان گفت: مرجع ضمیر اول شخص به هیچ وجه، قابل انکار نیست و اگر ضمیر اول شخص، مرجع نداشته باشد، از مرجع ضمیرهای دیگر نیز سخن به میان نمی آید. آنچه تحت عنوان «من» و «جز من» مطرح می گردد، یک تقسیم فراگیر است و چیزی از حوزه شمول این تقسیم بیرون نمی ماند.

تقسیم اولی به آن گونه تقسیمی گفته می شود که چیزی از دایره شمول آن بیرون نمی ماند. تقسیم وجود به دو قسم بالفعل و بالقوه یا مجرد و مادی یا ذهنی و خارجی در زمره تقسیم های اولیه شناخته می شوند. مسئله «من» و «جز من» به این صورت که در اینجا ذکر شد، در آثار فیلسوفان مسلمان به عنوان یک تقسیم اولی مطرح نشده است؛ ولی اگر تقسیم وجود به دو قسم ذهنی و خارجی، یک تقسیم اولی بوده باشد، مسئله «من» و «جز من» نیز می تواند در زمره تقسیم های اولیه هستی شناخته شود. زیرا ذهن

در جایی تحقق می پذیرد که «من» وجود داشته باشد. البته ذهن از آن جهت که فقط ذهن است، من نیست و من نیز از آن جهت که فقط من به شمار می آید، ذهن نیست. اما در عین حال، ذهن از من جدا نیست؛ چنانکه من نیز بدون ذهن نخواهد بود. به حکم اتحاد عاقل و معقول، همواره ذهن و من، متحد و یگانه هستند اما اتحاد و یگانگی به نوعی دوگانگی نیز سازگار است. چنانکه نفس و بدن در عین اتحاد و یگانگی که میان آنها برقرار است، با نوعی دوگانگی نیز روبرو هستند. وقتی از دوگانگی در عین یگانگی سخن گفته می شود، نباید پنداشته شود که یک سخن تناقض آمیز به شمار می آید. زیرا تعدد مراتب و تکثر مراحل، موجب می شود که شیئی واحد و یگانه ای دارای مراتب و مراحل متعدد باشد و اختلاف در مراتب به وحدت و یگانگی آن لطمه وارد نیاورد. هستی از آن جهت که هستی است، واحد و یگانه است؛ ولی هستی واحد و یگانه به اختلاف در مراتب و مراحل خود، متعدد شناخته می شود. تعدد مراتب هستی به وحدت هستی لطمه وارد نمی سازد. انسان نیز به حکم اینکه مظهر کامل هستی شناخته می شود، از نوعی تشکیک در وجود و ذومراتب بودن برکنار نیست. انسان به حسب نوع،

ماهیت واحد دارد. ولی شخص انسان از جهت وجودی، دارای مراتب متعدد و گوناگون است. فاصله میان پایین ترین مرتبه و بالاترین مرتبه وجودی انسان از هرگونه فاصله دیگری که در هستی شناخته می شود، بیشتر است. فاصله میان پایین ترین و بالاترین مرتبه وجود انسان از نوع فاصله است که در میان هیولای اولی و عقل اول وجود دارد. شاعر اندیشمند پاکستانی به همین مسئله اشاره کرده است، آنجا که در شعر خود می گوید:

آدمی از بی بصری، بندگی آدم کرد گوهری داشت، ولی نذر قباد  
و جم کرد

آدم از خوی غلامی ز سگی پست تر است من ندیدم که سگی  
پیش سگی سر خم کرد

شاعر پاکستانی در این شعر به فاصله میان مراتب وجودی انسان از دیدگاه ارزشی نگاه کرده است؛ ولی فاصله میان مراتب هستی انسان، جنبه وجودی نیز دارد و ارزش ها از هستی ها منفک و جدا نیستند. به هر صورت، انسان، فهرست عالم هستی و طراز وجود است و این هستی شگفت انگیز دارای مراتب بدون آنچه «من»



خواننده می شود، تحقق نمی پذیرد. به این ترتیب آنچه «من» خواننده می شود در نشان دادن هستی، نقش عمده و بنیادی دارد. هستی همیشه با آنچه من خواننده می شود، به ظهور می رسد و آنجا که «من» مطرح نباشد، هستی ظاهر نمی شود.

تردیدی نمی توان داشت که آنچه «من» خواننده می شود، به وجود موجود است، ولی این مسئله نیز مسلم است که اگر من وجود نداشته باشد، وجود ظاهر نمی گردد. آنچه «من» خواننده می شود به واسطه هستی «من» می شود و آنچه «هستی» خواننده می شود به واسطه «من» ظاهر می گردد. هستی در ثبوت به آنچه «من» خواننده می شود، وابسته نیست؛ با این همه جز از طریق آنچه «من» خواننده می شود، به اثبات نمی رسد. آنچه «من» خواننده می شود، آئینه هستی است و چهره هستی به طور کامل جز در این آئینه دیده نمی شود. آنچه «من» خواننده می شود، در عین اینکه همه چیز را در خود منعکس می سازد، همواره در میان خود و غیر خود فاصله می بیند و از آنچه «جز من» است، سخن به میان می آورد.

فیلسوف فرانسوی دکارت از بعد و اندیشه سخن می گوید و به چیزی که بیرون از بُعد و اندیشه باشد، باور ندارد. او از طریق

اندیشه به اثبات آنچه «من» خوانده می شود، می پردازد. در حالی که بدون توجه و آگاهی به نچه «من» خوانده می شود، از اندیشه سخن به میان نمی آید. در تقسیم دوگانه دکارت که در بُعد و اندیشه خلاصه می شود، آنچه «من» خوانده می شود جایگاهی ندارد زیرا «من» بُعد نیست و به حکم اینکه اندیشنده است، از هر اندیشه ای که تحقق پیدا می کند، برتر و بالاتر است. چنان که گفتن همواره از آنچه «گفته شده» برتر به شمار می آید. نسبت میان گفته شده ها و گفتن از نوع نسبت میان صادر و مصدر شناخته می شود. همین نسبت در میان آنچه تاکنون فهمیده شده و «فهمیدن» وجود دارد. نسبت میان گفتن و گفته ها و فهمیدن و فهمیده شده ها، از نوع همان نسبتی است که در میان آنچه «من» خوانده می شود با انواع اندیشه ها تحقق می پذیرد.

مسئله «من» و «جز من» یکی از مسائل عمده و بنیادی است که انسان قبل از هر چیز دیگر با آن سروکار دارد. این مسئله به صورت های دیگر همواره در میان افراد بشر مطرح بوده است؛ با این همه به محتوای ژرف آن کمتر توجه شده است. سرنوشت شرک و توحید به بررسی درست این مسئله گره خورده است. به همین دلیل

می توان گفت: اندیشیدن در مورد این مسئله از اهمیت فوق العاده برخوردار است. آنچه در این اوراق آمده، نوعی تلاش و کوشش است که به بررسی این مسئله اختصاص پیدا می کند. امیدوارم حاصل آن چیزی باشد که در خرسند شدن خواننده نقش ایفا کند و موجب تزییع اوقات ارزشمند او نگردد

غلامحسین ابراهیمی دینانی

تهران، شهریور ۱۳۹۴